

نقد و بررسی

کتاب فرزانه

نقد و بررسی کتاب فرزانه، برای معرفی کتابهای برجسته ایرانی و خارجی و درج مقالات فرهنگی - اجتماعی مناسب، به صورت ویژه نامه بخارا منتشر می شود و اداره امور تحریری آن بر عهده هیئت تحریریه برگزیده شده از سوی «مؤسسه نشر و پژوهش فرزانه روز» است.



سهرودی شمالی، کوچه شهرتاش، پلاک ۷۳، تهران ۱۵۵۹۷

تلفن: ۸۷۶۸۵۲۴؛ فاکس: ۸۷۶۶۳۲۵

صندوق پستی: ۵۷۶-۱۹۶۱۵

E-mail: farzan@www.dci.co.ir

نشانی ما در اینترنت:

<http://www.apadana.com/farzan>

نقد و بررسی

کتاب فرزانه

تحت نظر هیئت تحریریه

با همکاری: هرمز همایون پور

مدیر اجرایی و فنی: علی دهباشی

این ویژه‌نامه، به صورت متناوب، به پیوست نشریه بخارا منتشر می‌شود.

فهرست مطالب

- ۱ - صادق هدایت و پیام کافکا / ایرج پارسی نژاد
- ۲ - اساس نظریه اقتصادی کتابخانه / جیلون هالروید / دکتر علی شکوئی
- ۳ - یادی از یهودی منوهین... / محمدرضا بدیعی
- ۴ - آنتیگون جاودان / رومن رولان / پانته‌آ مهاجر کنگرلو
- ۵ - خادمان گذشته شاهنامه و شاهنامه دلپذیر فرزانه / ایرج افشار
- ۶ - درگیری دوستانه هدایت و جواهر کلام / فرید جواهر کلام
- ۷ - کتاب در ژاپن / دکتر هرمز همایون پور
- ۸ - مفاهیم اساسی فلسفه شرق / مجتبی سامع
- ۹ - حدیث نشر نویسی بانوی غزل / کاوه گوهرین
- ۱۰ - دفع و جذب؛ خودی و غیرخودی! / عباس داودی
- ۱۱ - روایت ساده مردن... / کاوه گوهرین

«صادق هدایت و پیام کافکا» نقد تحلیلی هوشمندانه‌ای است که می‌توان از آن به عنوان یکی از نمونه‌های نخستین نقد ادبی مدرن در زبان فارسی، به شیوه متعارف در غرب، یاد کرد. این مقاله را صادق هدایت در سال ۱۳۲۷/۱۹۴۸ به صورت مقدمه‌ای بلند بر ترجمه حسن قائمیان از «گروه محکومین» فرانتس کافکا (۱۸۸۳ - ۱۹۲۴) می‌نویسد و به عنوان یادگاری ارزشمند در تاریخ نقد ادبی ایران از خود به جا می‌گذارد. *م‌انسانی و مطالعات فرهنگی*

همه کسانی که تا کنون درباره «پیام کافکا» مطلبی نوشته‌اند پیش از آن که در خود مقاله، به عنوان یک اثر انتقاد ادبی، نظر کنند در جستجوی چگونگی احوال نویسنده آن (صادق هدایت) برآمده‌اند. این که آن بزرگوار در زمان نوشتن آن مقاله، که گویا از آخرین آثار اوست، حال و روزگارش چگونه بوده. تا چه حد اسرار حال خود را در حدیث کافکا باز گفته، به مسلکی که گویا زمانی به آن امید و دل بستگی داشته در کجا طعنه زده و دست آخر خواسته‌اند «پیام کافکا» هدایت را «پیام هدایت» و وصیت‌نامه او بشناسند و ازین نظرگاه آن را بررسی کنند.

ما بی آن که منکر همدلی و همفکری هدایت و کافکا شویم می‌خواهیم خود متن «پیام کافکا» را به عنوان مقاله‌ای تحلیلی و انتقادی در بررسی آثار کافکا نویسنده چک به دقت بخوانیم

و درک و دریافت و مکاشفه‌های هدایت را در نقد و ارزش‌یابی از آثار کافکا بیابیم. هدایت در آغاز تحلیل انتقادی خود می‌کوشد بر مهم‌ترین خصلت ممتاز کافکا تأکید کند. می‌گوید:

«نویسندگان کمیابی هستند که برای نخستین بار سبک و فکر و موضوع تازه‌ای را به میان می‌کشند، بخصوص معنی جدیدی برای زندگی می‌آورند که پیش از آن وجود نداشته است. کافکا یکی از هنرمندترین نویسندگان این دسته به شمار می‌آید»^۱

این حرف هدایت که کافکا در آثار خود معنی تازه‌ای از زندگی به دست داده و سبک و فکر و موضوع تازه‌ای مطرح کرده گواهی است بر هوشمندی و شناخت و باریک بینی نقادانه هدایت در کشف اصالت و ابداع هنرستدانه آثار کافکا که نخستین بار او را به خوانندگان فارسی زبان معرفی می‌کند. درست با همین معیار و ملاک اصالت originalité و ابداع Innovation است که هدایت در شناختن و شناساندن خالقان بزرگ ادبیات مدرن جهان توفیق یافته و خود نیز سبکی را در داستان‌نویسی ایران پی‌ریخته که بنیانش بر اصالت و ابداع است. این اصالت بر بنیاد نگاه تازه و تعبیر تازه‌ای از زندگی است که در آثار پیشین ادبیات ایران سابقه نداشته است. این گونه است که هدایت مقاله‌اش را در شناساندن کافکا، با تأکید بر معیارهای مورد اعتقادش در کار نویسندگی (طرح و تعبیر معنی تازه‌ای از زندگی) آغاز می‌کند. آن‌گاه می‌کوشد با کشف واقعیت فکر و فلسفه کافکا درهای جهانی را که در پس پشت آثار اوست بر روی خواننده باز کند. اما بر خلاف شایع، هدایت، در سیر آثار کافکا، او را نویسنده‌ای نمی‌یابد که به بن‌بست رسیده باشد:

خواننده‌ای که با دنیای کافکا سر و کار پیدا می‌کند... همین که از آستانه دنیایش گذشت، تاثیر آن را در زندگی خود حس می‌کند و پی می‌برد که دنیا آن قدر هم بن‌بست نبوده است. کافکا از دنیائی با ما سخن می‌گوید که تاریک و درهم پیچیده می‌نماید، به طوری که در وهله اول نمی‌توانیم با مقیاس خودمان آن را بسنجیم»^۲

مقیاس ما از زندگی آدم‌ها طبعاً مقیاس خود ماست در ادامه زندگی «طبیعی» و «منطقی». آدم‌های کافکا هم مثل ما آدم‌های معمولی هستند که «به زبان ما حرف می‌زنند و همه چیز جریان طبیعی خود را سیر می‌کند» اما ناگهان

همه چیزهایی که برای ما جدی و منطقی و عادی بود یکباره معنی خود را



گم می‌کنند. عقربک ساعت جور دیگری به کار می‌افتد، مسافت‌ها به اندازه گیری ما جور نمی‌آید؛ هوا رقیق می‌شود و نفسمان را پس می‌زند. آیا برای این که منطقی نیست؟ برعکس همه چیز دلیل و برهان دارد؛ یک جور دلیل وارونه. منطق افسار گسیخته‌ای که نمی‌شود جلورش را گرفت. برای این است که می‌بینیم همه این آدم‌های معمولی سر به زیر که در کار خود دقیق بودند و با ما همه روی داشتند و مثل ما فکر می‌کردند همه کارگزار و پشتیبان «پوچ» هستند. ماشین‌های خودکار بدبختی هستند که کار آنها هر چه جدی‌تر و مهم‌تر باشد مضحک‌تر جلوه می‌کنند. کارهای روزانه و انجام وظیفه و تک و دوها و همه چیزهایی که به آن خو کرده بودیم و برایمان امور طبیعی است زیر قلم کافکا معنی مضحک و پوچ و گاهی هراسناک به خود می‌گیرد.»

گزارش هدایت از جهان‌بینی و افکار فلسفی کافکا همان داستان تلخ جبر بشر و سرنوشت محتوم ازلی و ابدی اوست:

«آدمیزاد یکه و تنها و بی‌پشت و پناه است و در سرزمین ناسازگار گمنامی زیست می‌کند که زاد بوم او نیست. با هیچ کس نمی‌تواند پیوند و دلبستگی داشته باشد. خودش هم می‌داند... می‌داند که زیادی است. حتی در اندیشه و

کردار و رفتارش هم آزاد نیست... محکومیت سر بسته‌ای ما را دنبال می‌کند و قانون‌هایی را که به رخ ما می‌کشند نمی‌شناسیم و کسی هم نیست که ما را راهنمایی بکند...

پس لغزش از ما سرزده که نمی‌دانیم و یا به طرز مبهمی از آن آگاهیم. این گناه وجود ماست. همین که به دنیا آمدیم در معرض داوری قرار می‌گیریم و سرتاسر زندگی ما مانند یک رشته کابوس است که در دندانه‌های چرخ دادگستری می‌گذرد. بالاخره مشمول مجازات اشد می‌گردیم و در نیمه روز خفته‌ای، کسی که به نام قانون ما را بازداشت کرده بود، گزلیکی به قلبمان فرو می‌برد و سگ کش می‌شویم. دژخیم و قربانی هر دو خاموشند.^۱

هدایت در جستجوی علل تکوین چنین افکاری در ذهن کافکا به مطالعه‌ی زمان و زمینی که کافکا در آن می‌زیسته می‌پردازد. به گفته‌ی هدایت آثار کافکا محصول زمان پیش و پس از جنگ بین‌المللی ۱۹۱۴ است. در آن زمان پراگ شهری بوده که شرق و غرب در آن نفوذ داشته و در آن جا نژادهای گوناگون به هم آمیخته بوده است. درین شهر ملت‌ها و تمدن‌ها با هم برخورد و در یکدیگر تأثیر کرده بودند. فقط پراگ می‌توانسته شخصی مانند کافکا را بپرورد.

۳۰۲

هدایت تأکید می‌کند: «تجزیه و تحلیل کافکا نمی‌تواند کامل باشد، مگر این که تأثیر محیط او در نظر گرفته شود.» ازین رو او لازم می‌بیند که شرح حالی از واقعیت زندگی کافکا به دست دهد: کافکا نام یهودیان ساکن چکسلواکی در زمان امپراتوری هابسبورگ، خاندان فرمانروای اتریش، است «کافکا» در زبان چک به معنی «زاغچه» است، پرنده‌ای که نشان تجارتخانه پدر کافکا در پراگ بوده است. فرانتس کافکا در سوم ژانویه ۱۸۸۳ در خانواده‌ی چک یهودی زاده می‌شود، در زمانی که اروپا در حال سقوط است و امپراتوری اتریش و مجارستان در معرض تجزیه قرار دارد. کافکا در میان خانواده‌ای با پدری سوداگر و مستبد و مادری یهودی خرافاتی پرورش می‌یابد و در زیر سایه وحشت پدر رشد می‌کند. دوره تحصیلات متوسطه را به زبان آلمانی تمام می‌کند و بعد از اندکی مطالعه در ادبیات و طب به دانشکده حقوق می‌رود و در سال ۱۹۰۶ دوره دکتری دانشگاه پراگ را در رشته حقوق تمام می‌کند. هر چند آنچه را که آموخته پیشه خود نمی‌کند، اما از دانش و آگاهی‌های حقوقی در نوشته‌هایش بهره می‌گیرد. درین زمان با ماکس برود Max Brod، که بعدها همدم و وصی او شد و زندگی‌نامه‌اش را نوشت، آشنا می‌شود. کافکا در ۱۹۰۸ مدتی در اداره بیمه و چندی در اداره بیمه‌های اجتماعی پراگ به کار می‌پردازد. ادامه



● طراحی از چهره صادق هدایت اثر حسین کاظمی

کار اداری ملال آور و زندگی با پدر و مادری سختگیر و متعصب او را خسته و افسرده می‌کند. با این همه چون نوشتن را دوست دارد ناگزیر شب‌ها بیخوابی می‌کشد و می‌نویسد. در ۱۹۱۱ با ماکس بروود مدت کوتاهی به پاریس می‌رود و سال بعد از وایمار دیدار می‌کند. این زمان بارورترین دوره کار ادبی اوست. در یک شب داستان «فتوا» را می‌نویسد. بعد رومان «آمریکا» را دست می‌گیرد و داستان بلند «مسخ» را به پایان می‌برد. «محاکمه» و «گروه محکومین» نیز حاصل کار این سال‌های او تا پیش از ۱۹۱۴ است. درین زمان دوست دخترش را پس از پنج سال رها می‌کند و از زناشویی سر باز می‌زند. در زمان جنگ به علت کارمندی دولت به جبهه فرستاده نمی‌شود. در ۱۹۱۵ جایزه ادبی فوتانه Fontane را دریافت می‌کند. در ۱۹۱۶ خانه پدری را ترک می‌کند و در پراگ در خانه‌ای جدا منزل می‌کند و با حقوق ماهانه ناچیزی روزگار می‌گذراند. آن جاست که بیماری سل گریبانش را می‌گیرد و از ۱۹۱۷ به بعد با کابوس مرگ درگیر می‌شود. در سال‌های آخر زندگی نزدیک برلین گوشه می‌گیرد تا سر فرصت به نوشتن بپردازد. در آن جاست که دوره کوتاهی با دختر یهودی لهستانی رابطه عاشقانه پیدا می‌کند. سال‌های قحطی پس از جنگ در برلین ضربه‌هایی کشنده بر کافکا می‌زند. شدت بیماری سل و کمبود مواد غذایی او را ناچار به بازگشت به اتریش می‌کند. سرانجام در سوم ژوئن ۱۹۲۴ در چهل و یک سالگی در آسایشگاه

مسلولین در نزدیکی وین به بیماری سل در می‌گذرد.^۱

هدایت در جستجوی ماهیت افکار کافکا احتمال می‌دهد: «شاید با تحلیل روحی بتوان تا حدی به زندگی درونی او پی برد، اما علت غرابت اخلاقی بر ما پوشیده خواهد ماند»^۲ به گمان هدایت سه عامل مهم سرنوشت کافکا را رقم زده است: اختلاف با پدر و در نتیجه مخالفت با جامعه یهود، زندگی مجرد و بیماری.

درباره اختلاف با پدر و تعصب دینی او از نامه‌ای که کافکا به پدرش نوشته و ماکس برود تکه‌هایی از آن را منتشر کرده می‌توان دریافت که علت اختلاف وابستگی پدر به عقاید و سنت‌های یهودی و بی‌اعتقادی پسر به آنهاست. در نامه‌ای به پدر می‌نویسد:

بعدها در جوانی، من نمی‌فهمیدم با این یهودیت ناچیز که تو بهش چسبیده بودی چه طور به من سرزنش می‌کردی که چرا در برابر چنین چیز پوچی سر تسلیم فرود نمی‌آورم. می‌گفتی که برای تقواست. تا حدی که من دستگیرم شد این یهودیت در حقیقت ناچیز و شوخی بود. از شوخی هم پست‌تر بود.^۳

اما واقعیتی که شاید در تحلیل افکار کافکا می‌تواند روشنگر باشد «راز جسم» اوست. این که زمانی که سی سال دارد هجده ساله می‌نماید. و ظاهراً ریخت پسر بچه‌ها را دارد و باید با وضع پست زیر سلطه پدر بماند. هدایت از کافکا نقل می‌کند: «محدود بودن کالبد انسانی هراسناک است»^۴.

وقتی عقده حقارت تن و روان به هم می‌آمیزد کافکا، با خاطره‌هایی که از خشونت پدر در دوران کودکی و نوجوانی دارد، احساس حقارتش تا به آن جا شدت می‌یابد که در داستان او آدمیزاد تا به حد حشره‌ای ناچیز تنزل می‌کند. هدایت با اشاره به داستان «مسخ» می‌نویسد:

۱ - همان جا، صص ۱۸ - ۲۰

۲ - همان جا، ص ۲۳

۳ - همان جا، ص ۲۵ یکی از پژوهشگران با همدلی با یهودیت می‌کوشد تا کافکا را مدافع میراث یهودی بشناسد و شرکت او را در جنبش صهیونیستی متحمل بدانند. می‌نویسد: «این افکار مطلق هدایت از هر نوع وابستگی کافکا به یهودیت نشانگر میل اوست به دیدن کافکا به صورت روشنفکر از خود بیگانه‌ای که از هر نوع تأثیر مذهبی که هدایت آن را با خرافات معادل می‌شمارد رها شده است.» نسرین رحیمیه، «مسخ هدایت از مسخ»، ایران نامه، واشنگتن، ۱۳۷۱/۱۹۹۲، سال دهم، شماره ۳، ص ۶۰۵

اما به گمان ما استناد هدایت به بیزاری کافکا از پدر و عقاید دینی او مستند به گفته‌ها و نوشته‌های صریح کافکا و دوستش ماکس برود است، نهایت این که هدایت با احساسات ضد سامی خود بر آن زیاد

۴ - همان جا، ص ۳۸

تأکید می‌کند.

«کافکا» برای این که تصویر برجسته‌ای از رابطه خود و پدرش بدهد، قهرمانان خود را از عالم جانوران انتخاب می‌کند. بهتر از این نمی‌شود انزوای ترسناک و زبان بستگی کامل را تشریح کرد. هرگونه کوشش برای ارتباط قبلاً جلوش گرفته شده. هیچ‌گونه وجه مشترک وجود ندارد. (قسمت اول داستان مسخ) از این جا موضوعی پدید می‌آید که در تمام آثار کافکا پرورانیده شده: نبودن وسیله آشنائی. آدمی که در «مسخ» تبدیل به حشره می‌شود دلیل می‌آورد و حساب می‌کند و از فرض به فرض دیگر می‌پرد تا کار خود را رو به راه کند، اما دچار سرنوشت بدتری می‌شود. چون آن چیزی را که لازم دارد تا بدبختی را مرتفع سازد نمی‌تواند دریابد. هوش خود را که ظاهراً از دست نداده، بیرون از نیروی دراکه است. کوشش‌هایش به هدر می‌رود. سقوط جسمانی مهر قلب رویش زده و ناتوانش کرده است. در داستان «کنام» این وضع به سرحد وحشت می‌رسد. جانور کاملاً تنهاست و افکار خود را نشخوار می‌کند. تهدید نامرئی او را شکنجه می‌دهد. فقط مرگ خاموشی قطعی را در مقابل پرسش‌های بی‌پایان و دلهره برقرار می‌سازد. این داستان ناتمام است. ترس به قدری شدید است که به نظر می‌آید جانور دشمن ناشناس را برمی‌انگیزد تا زودتر او را بکشد.^۱

۲۰۵

نکته دیگری که هدایت در تحلیل خود از آثار کافکا به آن می‌پردازد مسأله «بزهکاری» آدمی است. اما این بزهکاری ربطی به نخستین گناه آدم یا عوامل فلسفی ندارد. هدایت تأکید می‌کند. «بزهکاری و نه گناه. زیرا کافکا و قهرمانش خودشان را گناهکار نمی‌دانند. کافکا اصلاً گناه نمی‌شناسد و پی‌درپی پرسش‌های دردناک ابدی بشری را مطرح می‌کند: به کجا می‌رویم؟ زیر تأثیر چه عواملی هستیم؟ قانون کدامست؟ فکر او پیوسته میان دو قطب انزوا و قانون در نوسان است، اما به هیچ کدام بر نمی‌خورد. گویا انسان بازبچه دست قوائی است که عموماً از تفکیک آنها چشم می‌پوشد و به علت نداشتن کوچکترین حس کنجکاوی است که توانسته در جامعه به فراخور زندگی در بیاید.»^۲

هدایت راز و رمز هنر کافکا را چنین آشکار می‌کند:

«وقتی کافکا می‌خواهد انسان حقیقی را نشان بدهد برایش دشوار است و باید صحنه‌ای از دنیای دیگر را در زمان‌های کهن تصور کند. هرگاه می‌خواهد

آدم‌های امروز را بشناساند موجودات ناقص الخلقه، نیمه آدم و نیمه جانور یا ماشین‌های خودکار و شمشانزه و موش کور و سگ و حشره را به عنوان انسان کنونی معرفی می‌کند. یک جور محکومیت در دوران ناکسی است که شالوده‌اش به دست آدم‌های بوزینه صفت ریخته شده است.^۱

ژوزف. ک، قهرمان «محاكمه»^۲ محکوم می‌شود، بی آن که علتش را بداند. هرگاه بزهکار نبود چرا محکومیت را بی چون و چرا پذیرفت؟ چرا به میل خود به دادگاه رفت؟ چون به نظر هدایت:

«این گناه وجود ماست. همین که به دنیا آمدیم در معرض داوری قرار می‌گیریم و سرتاسر زندگی ما مانند یک رشته کابوس است که در دندان‌های چرخ دادگستری می‌گذرد. بالاخره مشمول مجازات اشد می‌گردیم و در نیم روز خفه‌ای کسی که به نام قانون ما را بازداشت کرده بود گزلیکی به قلبمان فرو می‌برد و سگ کش می‌شویم... این اثر توصیف دقیق وضع انسانی کنونی در دنیای فتنه‌انگیز ماست که کافکا با زبان درونی خود آن را به طرز وحشتناکی مجسم کرده است.»^۳

حقیقت این است که بدبینی و بی‌زاری کافکا از زندگی بیش از آن که معلول اوضاع و احوال اجتماعی باشد ریشه در شخصیت روحی و روانی خود او دارد. هدایت، که خود با این مشکل به خوبی آشناست، به گفته خود کافکا استناد می‌کند:

۳۰۶

«نه تنها به علت وضع اجتماعی، بلکه به فراخور سرشت خودم است که من آدم تودار، کم حرف، کم معاشرت و ناکام بار آمده‌ام. نمی‌توانم این را از بدبختی خودم بدانم. زیرا پرتوی از مقصر خودم است.»^۴

با این همه هدایت بیش از آن که کافکا را نویسنده‌ای بدبین بداند، او را نویسنده‌ای روشن بین می‌شناسد:

اثر کافکا را نمی‌توان بدبین و یا خوشبین دانست. کافکا مظهر آدم جنگجویی است که با نیروی شر و با خودش در پیکار است. بر ضد همه قیافه‌های نقاب زده دشمن می‌جنگد. شاید با آنچه می‌تواند او را رهائی بخشد نیز در کشمکش است، چون همه چیز به نظر او مشکوک می‌آید. کافکا در هنر خود حقیقت

۱ - همان جا، صص ۴۶ - ۴۷

۲ - Leprocés در ترجمه هدایت «دادخواست» آمده که درست نیست.

۳ - همان جا، ص ۲۷

۴ - همان جا، صص ۱۳ - ۱۴

غار تگر زندگی درونیش را می‌گذارد، یا به عبارت دیگر، حقایق درونی او به اندازه‌ای زیاد است که خود به خود به بیرون می‌تراود و تمام اثرش را فرا می‌گیرد. او خوشبین و یا بدبین نیست. تمام درماندگی‌های بشر که در نوشته‌هایش دیده می‌شود و ناکامی را که برگزیده و پیوسته به دنبالش رفته جزو آزمایش اوست. او فدای روشن بینی خود شده، زیرا شخصی است که می‌بیند جسماً و روحاً دارد بلعیده می‌شود، اما نیروی سنجش را از او نگرفته‌اند.^۱

ازین روست که آثار کافکا به نظر هدایت حاصل نوعی تلاش برای تلافی از ناکامی‌های زندگی بوده:

«آنچه نوشته از درد و شکنجه جسمانی و معنوی او تراوش کرده که آنها را با روشن بینی و منطق سرد بی‌رحمانه بیان می‌کند و بیم و هراس در دل خواننده می‌اندازد.»^۲

هدایت در خواندن متن آثار کافکا به کشف دقیقی می‌رسد:

قهرمانان او به قدری مظهر خودش هستند که حتی نمی‌خواهد پرده‌پوشی بکند و آنها را با حرف اول اسم خود می‌نامد. مانند ژوزف. ک... تمام اسم را ندارند. یک جور سایه آن است. به نظر می‌آید که ک... نه یاد بود دارد و نه آینده. یک قسمت از روح این اسم بریده شده را برداشته‌اند. زن‌ها چهره و نام نامزد او را دارند و اطرافیانش رومان‌های او را پر کرده‌اند.»^۳

انکار نمی‌توان کرد که «پیام کافکا» از تأثیر همدلی‌ها و همفکری‌های هدایت با کافکا برخوردار نیست، با این همه از نظر تحلیل تیزبینانه افکار کافکا و کشف راز و رمزهای شخصیت‌های تاریک او «پیام کافکا» نقد ادبی ممتازی است که هوش و دقت و قریحه هدایت را در کشف و شناخت نویسندگان هنرمند نوآور همزمانش به خوبی نشان می‌دهد.^۴

۱ - همان جا، ص ۳۲

۲ - همان جا، ص ۲۸

۳ - همان جا، صص ۲۸ - ۲۹

۴ - گویا «پیام کافکا»، که آخرین نوشته صادق هدایت پیش از خودکشی است، در زمانی نوشته می‌شود که او سخت افسرده و دل مرده بوده و رغبتی به کار و زندگی نداشته است. دوستش پرویز ناتل خانلری بعد از اشاره به این که نوشتن «پیام کافکا» را «حاصل بیزاری و بی‌حوصلگی و سهل‌انگاری و گرفتاری‌هایی که روی ذهن و مغز آدمی اثرات سوء غیرقابل تردید می‌گذارد» می‌داند، می‌نویسد: «خوب یادم است وقتی «پیام کافکا» را منتشر کرد نسخ‌های از آن را برای من و شهید نورائی به پاریس فرستاد. شهید نورائی بعد از

خواندن گفت: ببین چقدر بد نوشته. فارسی اش چقدر بد است. چیزی به او بنویس» من امتناع کردم. خود شهید نورائی این مطلب را نوشت. هدایت جوابی داد که واقعاً تکان دهنده است. در جواب شهید نورائی نوشت: «خبه. چه خبر شده؟ مگه کفری به کمبزه شده؟» پرویز ناتل خانلری، هفتاد سخن، ج ۳، ۱۳۶۹/۱۹۹۰، تهران، ص ۲۵۷

ظاهراً دوستان هدایت، با حساسیتی که نسبت به زبان فارسی داشته‌اند، ارزش‌های انتقادی مقاله هدایت را فرو گذاشته‌اند و تنها لغزش‌های زبانی آن را دیده‌اند.

شاید هدایت در تأثیر این گونه انتقادهاست که قصد داشته «اصلاحاتی» در آن مقاله بکند، اما مجال آن را پیدا نمی‌کند. در نامه‌ای که به ابوالقاسم انجوی شیرازی می‌نویسد با اشاره به قصد حسن قائمیان به چاپ دوباره ترجمه «گروه محکومین»، که پیام کافکا مقدمه‌ای بر آن است، می‌نویسد: «از قراری که [قائمیان] می‌گفت خیال دارد مقدمه «گروه محکومین» را دوباره چاپ بکنند. دیگر این اجازه را نمی‌دهم، زیرا در این صورت باید اصلاحاتی در آن بشود که عجلتاً نه حوصله‌اش را دارم و نه می‌خواهم که دوباره چاپ بشود.»

از نامه صادق هدایت به ابوالقاسم انجوی شیرازی، پاریس، ۱۴ ژانویه ۱۹۵۱، ص ۱۹۱

در نامه دیگر به انجوی دوباره تأکید می‌کند: [قائمیان] از قرار معلوم خیال دارد مقدمه کافکا را هم دوباره چاپ بکنند. چون باید در آن تجدید نظر بشود و عجلتاً حوصله‌اش را ندارم فقط می‌تواند متن «مسخ» را مطابق نسخه تصحیح شده چاپ بکنند.» از نامه هدایت به انجوی شیرازی، پاریس، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۱، کتاب صادق هدایت، گرد آورده محمود کتیرایی، ۱۳۴۹/۱۹۷۰، تهران، ص ۱۹۱